

تہذیب و تمدن

رسالہ

تاریخ احوال امام شیخ احمد رضا

۱۱۶۶ - ۱۲۴۱ ہجری قمری

۱۲۱

شیخ عبداللہ فرزند شیخ احمد در بارہ
نسب شیخ احمد و تاریخ تولد او
احوال پدر خود چنین نوشتہ است :

شیخ احمد احسانی پسر زین الدین بن ابراہیم بن صفر بن ابراہیم بن داغر بن
رمضان بن راشد بن دہیم بن شمروخ بن صولہ است داغر بن رمضان و جملہ
پدران او را منزل و سامان چون بادبہ نشینان دیگر در کوه و بیابان بود ، معرفتی
چندان بمذہب و ادیان نداشتند و چون از اہل تتبع و از معاشیرین
شیعہ نبودند بر طریق اہل سنت و جماعت میرفتند اما از تعصب خالی بودند
و همچنان سیرہ آباء و اسلاف را پیروی میکردند .

وقتی مابین داغر و پدرش رمضان بن راشد نزاعی شد کہ منبہد از
مجاورت ایشان مانع گشت داغر ناچار ترک پدر گشت و عیال خویش را
بمطیر فری از قرای احساء انتقال داد ، زمانی نگذشت کہ از مذہب اجدادی

برگشت و قبول تشیع نمود

شیخ احمد احسائی نواده سوم داغر در ماه رجب هزار و صد و شصت و شش در این محل تولد شده است :

شیخ احمد چون سنش به پنج رسید از خواندن

آغاز جوانی شیخ قرآن فارغ گردید :

از این پس همیشه اوقات متکفر و متذکر بود و میگفت که هنگام معاشرت با کودکان تنها تنم در میان بله و لعب مشغول بود و در هر امری که محتاج بنظر و تدبیر بود بر همه مقدم بودم و بر همه سبقت می جستم و چون تنها میشدم در عمارت ویرانه و اوضاع زمانه نظر عبرت میکردم و عبرت میگرفتم و باخود میگفتم چه شدند ساکنان این ها و کجایند آبادکنندگان آنها و بیاد آنها میافتام و میگریستم و مرا باین خردسالی عادت بر این جاری بود .

۱۲۲

و نیز میگفت که قریه ای که مسکن ما آنجا قرار داشت اهلس را بملاهی و معاصی حرصی تمام بود و در میان ایشان احدی نبود که امر بمعروف و نهی از منکر نماید و مردم آنجا چیزی از احکام نمیدانستند و چنان به لهو و لعب مشغول و حریص بودند که آلات لهو خویش را بر در خانه های خود می آویختند و بدانها بر یکدیگر تفاخر مینمودند و ایشان را انجمن های خاص بود که همگی آنجا جمع شده مشغول بانواع ملاهی و اقسام مناهی میشدند و از طبل و مزمار و رباب و عود و تار و انواع سرود هیچ يك را فروگذار نمی نمودند و من چون بر مجالس ایشان میگذشتم در گوشه ای بااطفال می نشستم تنم در میان آنها بود و روحم

متعلق بعالم بالا چون تنها میشدم خلوتی گزیده و بفکرت فرو می رفتم و بحال خویش میگریستم و نفس خود را بر معاشرت و مجاورت ایشان ملامت میکردم و گاه میشد که میخواستم خود را هلاک نمایم با آنکه نمی دانستم این اعمال حرام است یا حلال !!

پیوسته تفکر مینمودم که خداوند این خلق را عبث و لغو و محض لهو و لعب نیافریده و بعقل خویش می فهمیدم که باید از خلقت اراده ای فرموده باشد لیکن هرچه تفکر میکردم غایت ایجاد و علت این بنیاد را نمی فهمیدم ، سینه ام تنگ میشد و همواره در اوضاع دنیا فکرم میکردم و عبرت میگرفتم و از معاشرت جهال با وصف خردسالی نفرت داشتم و خلوتی گزیده بحال خویش مشغول میگشتم تا آنکه روزی از از خویشاوندان که بکارهای نادانان مبتلی بود نزد من آمد و گفت یابن عم چنان در نظر دارم که شعری چند بنظم آورم و از تو اعانت میخواهم با آنکه کودک بودم قبول کردم .

اوراقی چند از بغل در آورده نظر میکرد ، از وی گرفتم و گشودم ایباتی ملاحظه نمودم منسوب بشیخ علی بن حماد بحرینی در مدح ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین که مطلعش این است

لله قوم اذا ما الیل جهنم قامو من العرش للرحمن عبادا

چون اشعار را قرائت کردیم اوراق را انداخت و گفت که چون

نحو ندانی انشاء شعر نتوانی چون این سخن از وی شنیدم بخاطر رسید که تحصیل نحو نمایم که انشاء شعر توانم

طفلی از منسوبان مادر من درقریه ای نزدیک بقریه ما بود نزد شخصی مشغول تحصیل بود از وی پرسیدم که در نحو مبتدی را چه کتاب

ضرور است گفت عوامل جرجانی نسخه‌ای از وی گرفتم و نوشتم لیکن از اظهار امر نزد پدر حیا مینمودم اما چون شوق این امر بر من غالب آمد خاصه محض انشاء شعر چرا که امری برتر منظور نظر بلکه متصور نبود روزی در خانه خویش در حجره پدرم خفتم و اوراقی در کف گرفتم شاید پدر بیاید و به نشیند و اوراق را به بیند، آمد و نشست و دید از مادر پرسید در کف احمد چیست مادر گفت نمیدانم گفت بگیر و بیاور چون خواست بگیرد دست خود را چون خفتگان سست کردم گرفت و برد و نمایاند فرمود رساله نحو است از کجا آورده؟ گفت نمیدانم! فرمود بجایش نه، من نیز دست خویش سست کردم در کفم نهاده سپس از جای خویش برخاسته و اوراق را پنهان داشتم پدر پرسید این رساله را از کجا آورده؟ گفتم خودم نوشته ام فرمود میل تحصیل داری گفتم آری و این کلمه بدون اختیار بر زبانم جاری شد!

۱۲۴

الغرض پدر بامدادان مرا نزد آن شیخ فرستاد و شیخ نیز مرا با همان کودک بمناسبت خویشی هم درس نمود کتاب اجرومیه و عوامل را نزد وی بآنجام رسانده به تحصیل علوم دیگر پرداختم لیکن در اتنای تحصیل چون شفای قلبی حاصل نشد باطناً منصرف گشته ولی ظاهراً مشغول بودم و در نفس خود داعیه هائی مشاهده مینمودم و قلق و اضطراب در دل خود میافتم و همواره طالب خلوت و مایل بعزالت بودم و کبوه و ویابان را دوست میداشتم و از مجاورت خلق و معاشرت ایشان ترسناک و پریشان بودم و پیوسته در اوصاف روزگار فکر نموده و عبرت می گرفتم.

بالاخره از تحصیل علوم ظاهر منصرف گشتم و بهر کس که میگذاشتم

کلمه‌ای از آنچه در خواب شنیده بودم نمی شنیدم، علم فقه و حدیث در کسی ننمیدیدم با این حال در میان مردم بودم تنم با ایشان محشور بود و جانم فرسنگ‌ها از ایشان دور بود چنان مینمود که کسی مرا میخواند لیکن خواننده را نمیدیدم و هر آن این حال در من قوت میگرفت و نفرتم از خلق زیاد میشد تا آنکه از یاران مهاجرت کرده عزلت جسم و چون مصیبت زدگان در گوشه محنت نشستم و در بروی اغنیا بستم و بگریه و زاری و ناله و بی قراری مشغول گشتم و بکسی می مانستم که بچیزی مانوس و شاد شده باشد !!

بنا بر این روز بروز بر عبادت می افزودم و فکرت و نظر می نمودم و قرائت قرآن و تدبیر در معانی آن استعمار در اسحار بسیار می کردم .

۱۲۵

در سنه هزار و صد هفتاد و شش که از سن شیخ احمد

مهاجرت شیخ

بیست سال گذشته بود در این حال کسی را برای اظهار اسرار الهی نیافت زیرا که در آن نواحی جمعی سنی بودند و غالب آنها اهل تصوف و برخی شعیه اثنی عشری و در میان ایشان جماعتی نیز از علمای ظاهری بودند که ایشان را ربطی با حکمت نبود تا چه رسد به اسرار خلقت لاجرم آنهنگ مهاجرت نمود و راه عتبات عالیات پیش گرفت تا مگر اهلی برای امر خویش جوید چون بکربلای معلا و نجف اشرف مشرف گشت در مجالس و محافل علماء و فضلا حاضر میشد و مشاهیر علماء در آنوقت آقا باقر وحید بهبهانی و سید مهدی بحر العلوم بودند غالباً در مجالس درس و بحث ایشان حاضر میگشت و کسی از حالش آگهی نداشت وقتی از سید مهدی بحر العلوم خواهش اجازه روایتی نمود

چون معرفتی بحالش نداشت تاامل نمود

سیدپرسید تالیفو تصنیف چه دارید اوراقی چند از شرح تبصره نوشته بود تقدیم داشت سید بعد از دقت فرمود یا شیخ سزاوار قدر تو آن است که مرا اجازت دهی پس اجازه نوشت و داد و در همان ایام رساله ای که در قدر نوشته بود بحضور سید بحرالعلوم تقدیم کرد و سید شیخ را احترام فوق العاده و اکرامی زیاد نمود بعد از چندی در عراق طاعونی پدید آمد که همگی متفرق شدند و شیخ احمد نیز مراجعت به وطن نمود بعد از ورود زنی از نواحی قرین که از نواحی آن سامان است بنکاح خویش در آورد و اولین زن شیخ بود و چون چندی در آنجا اقامت نمود امرش شهرت گرفت و معروف گردید پس از چندی با خانواده به بحرین منتقل شد و چهار سال در آنجا اقامت نمود تا آنکه در ماه رجب هزار دویست و دوازده هجری بکربلا و نجف رفت پس از مراجعت در بصره توقف نموده و خانواده خود را از بحرین خواست در آنجا توقف کرد حاکم آن نواحی با شیخ بحسن سلوک رفتار میکرد و در مدت سه سال در بصره و احساء متوقف شد و در اوایل سال هزار و دویست و شانزده هجری در روز عید غدیر طایفه وهابی در کربلا خروج نموده قتل و غارت بی نهایت کردند و چندی نگذشت که شیخ از هجوم و اجتماع خاص و عام متنفر و منزجر گشت .

ناچار بحارات که یکی از قرای بصره است منتقل شد بعد از چندی باز ببصره مراجعت نمود و از آنجا باز بقریه دیگر بنام تنویه رفت و چندی توقف نمود بده نشوه که در غربی همین ده است انتقال نموده هیجده ماه متوقف بود چون از اجتماع متنفر بود هر وقت بجائی انتقال مینمود تا

آنکه محلی مطبوع یابد و چون مکانی مناسب طبع او نمی افتاد بجائی دیگر انتقال مینمود .

وقتی عبدالمنعم بن سیدشریف جزائری که از مشاهیر آن صفحات بود عرض کرد که هرگاه خاطر مبارک بانزوا و عزلت است در این حوالی قریه ایست موسوم بصفاده برای آسودگی مناسب تر از آن محلی نیست و از محل عبور و مرور دور است لهذا در سنه هزار و دو بیست و نوزده با عیال بدان محل مهاجرت کردند و یک سال نیز توقف نمود ، آنجا نیز مطبوع طبع او واقع نیفتاد و انرا از حیث مردم و زمین بدترین بلاد یافت و قصیده در مذمتش انشاء فرمود که مطلعش این است .

داهر هذا الدهر ایس یسعد و هولما نجمعه مسدد

۱۲۷

لاجرم اهل و عیال را نزد فرزند خویش شیخ علی نهاد و خود بمصاحبت فرزند دیگر شیخ عبدالله مسافرت نموده بسوق الشیوخ رفت در این وقت شیخ محمد تقی فرزندش ساکن آن محل بود شیخ عبد الله را برای تحصیل علم نزد او نهاد خود بمصره رفت و خانه ای برای زن و و بچه خود معین نموده از پس ایشان فرستاد پس از ورود ایشان خود عزم زیارت نمود تا از آنجا بخراسان مشرف شود

شیخ احمد در سال هزار و دو بیست و بیست یک

مسافرت شیخ احمد بایران بمصاحبت فرزند خود شیخ علی و چند نفر دیگر

بنجف و کربلا شتافت و از آنجا بایران آمد بمبورایب درنت علماء و اهالی یزد احترام و اکرام بجای آوردند و اهالی یزد طالب مقام شیخ در یزد شدند بهمین جهت شیخ پس از ادای زیارت یزد مراجعت کرد و چون چندی

توقف نمود و اراده حرکت کرد اهل یزد باز التماس و خواهش نمودند
 بناچار اجابت نمود و بعضی از خانواده راهمراه شیخ علی و دیگران از راه
 شیراز و اصفهان روانه بصره نمود و خود بایکی از زوجات اقامت نمود و
 بنای دعوت نهاد کم کم مشهور شد و آموزش در کشور ایران انتشار یافت تا
 اینکه پادشاه عصر فتحعلی شاه قاجار بشیخ احمد ارادتی بهم رسانید و
 مشتاق زیارتش گردید. مکتوبات پی در پی ارسال میداشت تا مکتوبی بدین
 مضمون بشیخ احمد نوشت و ارسال نمود که (اگر چه مرا واجب است که
 زیارت آن مقتدای انام و مرجع خاص و عام مشرف شوم چرا که مملکت ما
 بقدم بهجت لزوم خود منور فرموده لیکن مرا بجتهائی مقدور نیست و معذورم
 و اگر بخواهم خود روانه یزد گردم لااقل باید ده هزار قشون همراه آورد
 و شهر یزد وادی است غیر ذی ذرع و از ورود این قشون اهل آن ولایت به
 قحط و قلا مبتلی خواهند گشت و آشکار است که آن بزرگوار راضی بسخط
 پروردگار نیست و الا من کمتر از آنم که در محضر انور مذکور گردم چه جای
 آن که نسبت بآن بزرگوار تکبر و رزم پس از وصول این مکتوب هرگاه
 ما را بقدم میمنت لزوم سرافراز فو موذفو المطلوب والا خود بناچار
 اراده یزد خواهم نمود.)

۱۲۸

چون این مکتوب رسید کلر بر شیخ دشوار گشت چاره آن دید که
 سر خویش گیرد و راه وطن در پیش معینا عزیمت شیراز نمود که
 ببصره باز گردد چون اهل یزد از اراده اش آگهی یافتند اجتماع نمودند
 در صدد امتناع بر آمدند که مبادا سلطابق را چنان بخاطر رسد که اهل یزد
 از خوف ورودش باعث این امر گشته اند بدین سبب مورد مواخذة خواهند
 بود بناچار عذرش مسموع نخواهد افتاد خاصه که زمستان بود الغرض از

هر نوع سخن راندند تا آن بزرگوار بناچار توقف اختیار نمود پس از آن اشراف و اعیان گرد آمده در جواب نامه سلطان کرام فوق العاده و احترام بینهایت نمود و روز بروز ارادتش زیادت می گشت و چنان معتقد بود که اطاعت شیخ واجب و مخالفتش کفر است و مسائل چند سؤال نمود و شیخ رسائلی چند در جواب نوشت که در فهرست تألیفات او خواهد آمد .

چندی بعد خاطر شیخ از توقف در آنجا ملول شد ناچار آهنگ معاودت نمود چون فتحعلی شاه را از این حال معلوم گشت از بی ممانعت بر آمد بالاخره شیخ قبول کرد که در ابران اقامت کند و پادشاه خراسان که شیخ در تهران توقف نماید چون شیخ مایل بانزوا بود و توقف تهران با این حال کمال منافات را داشت ابا نمود تا وقتی باز آغاز این سخن نمود که اگر میل مبارک باقامت تهران باشد منزلی مناسب تعیین شود تعیین منزل آسانست لیکن اگر من در جوار سلطان منزل گزینم باعث تعطیل امر سلطنت خواهد بود سبب پرسید گفت آیا با احترام و عزت بایدم بود یا باخاری و ذلت ، گفت با کمال عزت و استقلال و جلال بساید زیست ما را رضائی جز رضای آن بزرگوار و سخطی جز سخط او نیست فرمود سلاطین و حکام بعقیده من تمام اوامر و احکام را بظلم جاری می نمایند و چون رعیت مرا مسموع الطاعة دانسته در همه امور رجوع بمن نموده و ملتجی خواهند گشت و حمایت مسلمانان و رفع حاجت ایشان نیز بر من واجب است چون در محضر سلطنت و ساطت نمایم خالی از دو صورت نیست اگر بپذیرد تعویق و تعطیل امر سلطنت است و اگر نپذیرد مرا خواری و ذلت پس شاه بفکر فرورفت و گفت امر موقوف باختیار است

هر بادی که اختیار شود مختار ما نیز همان است ما را میل و خواهشی از خود نیست، چون واگذار نمود یزد را اختیار کرد و در اوایل ذی القعدة سال هزار و دویست و بیست و سه خانواده را از بصره بیزدان انتقال داد در این وقت امر شیخ در بلاد و دیار انتشار یافت و بیشتر فضلا و علماء تسلیم وی شدند و از اطراف مسائل می فرستادند و رسائل می نوشت چون دو سال بر این منوال گذشت عازم مشهد شد پس از انجام زیارت باز بیزدمراجعت کرد چندی نگذشت که عازم مجاورت کربکا و نجف شد اهل یزد را این معنی ناگوار آمده در صدم ممانعت برآمدند هر چند التماس نمودند قبول نیفتاد و باصفهان رفت و از آنجا بکرمانشاه عزیمت نمود و بخواهش شاهزاده محمد علی میرزادولت شاهی بانهایت جلال و فراغت بال دو سال در کرمانشاه توقف شد و از سال هزار و دویست و دو بود که عزیمت بیت الله الحرام نمود خلاصه ماه مبارک رمضان را در شام مانده نیمه شوال بمدینه رهسپار شد پس از فراغت از راه نجد و جبل با جمعی کثیر از حاج عزم عراق نمود چون وارد جبل گشت کاروانیان را نهاده خود با تنی چند روانه نجف اشرف شد درین راه باطایفه از دزدان جنگی اتفاق افتاد در ربیع الاول وارد نجف اشرف و از آنجا بکربلا مشرف گردیده در چهارم محرم از سال هزار و دویست و سی چهار مراجعت بکرمانشاه نمود و چند سال دیگر نیز با نهایت جلال و فراغت بال زیست تا آنکه شاهزاده محمد علی میرزا فوت کرد و در این اوقات بعزیمت زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شد و از آنجا دوباره بیزد مراجعت نمود و سه ماه در آنجا متوقف بود.

شیخ بعد از چندی باصفهان رفت و علماء و اعیان و تمامی اهل آنسامان از او استقبال نمایان نمودند و بنابر اصرار علماء و اعیان ماه

رضان را در اصفهان توقف کرد و تمام مردم از خاص و عام حتی علمای اعلام در آن ایام صبح و شام اجتماع و ازدحام مینمودند بحدی که روزی تنی چند، حض اصحاء جماعت بر در مسجد مینشستند عدد ایشان را شانزده هزار نفر شمار آوردند و این عده بود که با آن بزرگوار بنماز حاضر شده بودند تا اینجا خلاصه کلام فرزند شیخ به پایان رسید (۱) و اکنون اقوال دیگران را در باره شیخ احمد نقل میکنیم :

در کتاب قصص العلماء تنکابنی داستان مشروحی از احوال شیخ احمد احسائی نوشته شده است که ما عیناً در اینجا نقل می‌نمائیم :

گرچه کتاب قصص العلماء « بقول طلاب فضایح العلماء » ارزش تاریخی و انتقادی ندارد اما چون مؤلف آن هر چه شنیده است در کتاب خود نقل کرده است ماهم تقریباً آن مطالب را در باره شیخ از کتاب مزبور اقتباس می‌نمائیم تا بدانیم که در عصر شیخ احمد احسائی موافقین و مخالفین او چه سخنانی بهم بافته اند.

از جمله بدایع وقایع تکفیر شیخ احمد احسائی

تکفیر شیخ احمد احسائی

است و اول کسیکه او را تکفیر کرد جناب

شهید ثالث بود تفصیل این مقال اینکه شیخ احمد از شاگردان بحر العلوم آقای سید مهدی طباطبائی و سایر فقهاء و فضلاء دیگر بود و از جمعی کثیر از فقهاء اجازه داشته و حاجی محمد ابراهیم کلباسی طیب الله رمه

۱- اقتباس و تلخیص از رساله فارسی شرح حالات شیخ احمد احسائی که

ترجمه است از رساله عربیه شیخ عبدالقادر فرزند ارجمند شیخ . مترجم فارسی رساله محمد طاهر است که آنرا باشارت حاج میرزا محمدخان کرمانی ترجمه نمود و در

سال ۱۳۰۹ هجری قمری در بیستی چاپ شده است

اجازه از شیخ گرفته و در کتاب اشارت الاصول در مجلد ثانی و در آخر مباحث اخبار مشایخ اجازه خود را مذکور داشته و از جمله آنها شیخ احمد احسائی را شمرده و توصیف زیاد از او نمود شیخ احمد هر زمانی که وارد اصفهان می شد در خانه حاجی کلباسی منزل می کرد و در مسجد حاجی نماز می کرد حاجی نیز اقتدا می کرد اما مرحوم حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام بنحو علماء دیگر شیخ احمد را احترام نمی کرد مانند استقبال و مشایعت و نحو آن و شیخ احمد در بحرین کتابخانه ابن ابی جمهور احسائی بدست او آمد و در کتب او مطالعه می کرد و در اکثر مقامات با او هم مذهب است و ابن ابی جمهور صاحب محلی است و شیخ احمد مرتاض بود و زیاد دربدو امر ریاضت می کشید و کندر زیاد می خورد بدین سبب حافظه اش زیاد بود و تألیفات بسیار داشت مانند شرح زیارت جامعه کبیر و فوائد و شرح فوائد . معروف است که چون فوائد شیخ احمد را به اصفهان آوردند بنظر آخوند ملا علی نوری که « استاد والد و مولف کتاب است » رسید بسیار از عان بفهم و فطانت شیخ کرد و چون شرح فوائد آنرا با اصفهان آوردند اعتقاد آخوند مبدل شد و می گفت که من از فوائد شیخ مطالبی استفاده نموده بودم که شیخ خود باین مطالب نرسیده بود و عبارت خود را معانی دیگر نمود وقتی شیخ با اصفهان رفت ملا اسمعیل واحدلین که از تلامذه آخوند ملا علی بوده مجلس شیخ احمد رفت و در مسئله علم میان او و شیخ صحبت شد و ملا اسمعیل بر او غالب بود و ملا اسمعیل ارشد تلامذه آخوند ملا علی او را حواشی بر کتاب شوارق است و او آخوند ملا آقای حکیم قزوینی که او نیز از مشاهیر تلامذه آخوند ملا علی با والد مولف کتاب رفیق و صدیق بوده از ایشان

شنیدم که گفت شیخ احمد احسائی وقتی بقزوین آمد در خانه حاجی ملا
 عبدالوهاب منزل کرد و روزها در مجلس خاص درس میگفت که هر کس
 ماذون در حضور آن مجلس نبود پس از حاجی عبدالوهاب توسط او
 رخصت در حضور آن مجلس را خواستم حاجی بشیخ گفت که آخوند
 بیگانه نیست بعد از حضور شیخ در مسئله علم تدریس میکرد پس من در
 مسئله علم ایرادی بر شیخ کردم شیخ جوابی گفت که من آن جواب را چند حمل
 نمودم یکی اینکه طریق من مکاشفه و مشهود است نه برهان که استدلال
 و طریق شما براهین حکمت است نه مکاشفه دوم اینکه این مجلس اقتضاء
 بتفصیل زیاده از این نمیکند و شیخ چون در اصفهان وارد بر حاجی کرباسی
 میشد قبل از ظهر دردم در مسجد حکیم مینشست و آلت ساعت و قطب نما
 و نحو آن آنجا میگذاشت همینکه اول ظهر میشد فوراً یک نافلة مینمود
 و تا بمحراب رسیدن در بین راه رفتن چند رکعت نافلة را ادا
 می نمود و بجای حاجی کلباسی نماز میخواند و حاجی هم
 با او اقتدا مینمود اهتمام او در نافلة و اول وقت زیادی از این بود که به
 وصف در آید چنانکه خال مفضل مولف کتاب آقای سید ابوالقاسم از سید
 محمد حسین که در این بلاد معروف بمقدس علی سبیل الاطلاق بود
 و او از تلامذه شیخ احمد احسائی بود برای این فقیر حکایت داشت که
 در کرمانشاهان خانه در جوار خانه شیخ که پشت بام من مشرف بر خانه او
 بود چند وقتی شیخ مریض شده بود که قدرت بسر نماز ایستادن نداشت
 دیدم که ریسمانی بسقف آویخته برد و نوافله را با فریضه ایستاده ادا می
 کرد و وقت قیام آن ریسمان را میگرفت و میایستاد تا نوافل و فریض
 جا میآورد در بعضی از ازمه شیخ را قروضی پیدا شده بود پس شاهزاده

آزاده محمدعلی میرزا بشیخ گفت که یکباب بهشت را بمن بفروش هزار تومان بتو میدهم که بقروض خود داده باشی پس شیخ یکباب بهشت باو فروخت و بخط خود وثیقه نوشته و آنرا بخاتم خویش مختوم ساخته بشاهزاده داد و هزار تومان از او گرفت و قروض خود را پرداخت چنانکه آقاسید رضا فرزند آقاسید مهدی بحر العلوم زمانی مقروض شده از نجف بکرمانشاهان آمد و در خواست و جه نمود شاهزاده محمدعلی میرزا گفت که یکباب بهشت بمن بفروش بعوض هزار تومان سید گفت از کجا که من مالک آن باشم گفت که تو قباله در این باب نوشته و علمای نجف و کربلا آنرا مختوم کنند من قبول دارم و آن را از خداوند تعالی خواهم گرفت پس سید چنین کرد و هزار تومان گرفت و شاهزاده در زمان وفات وصیت کرد که هر دو قباله را در کفن او گذاشتند و البته حق تعالی عطا خواهد فرمود چون شیخ احمد ادعای آن مینمود که من در هر علم آگاهی دارم شخصی از او سؤال کرد که شمادر کیمیا اطلاع دارید یا نه شیخ گفت بلی من علم کیمیا را میدانم آن شخص گفت بعد از آنکه شما در کیمیا سررشته دارید چرا بهشت بشاهزاده میفروشید و قروض خود را اداء میکنید چرا کیمیا عملی نمیکنید و قروض خود را اداء نمیکنید شیخ گفت بلی که من علم کیمیا دارم اما عمل آنرا ندانم سائل گفت هیچگونه میشود که علم آنرا داشته باشید و عمل آنرا نداشته باشید شیخ گفت که در این استبعادی نیست چه من علم طی الارض را دارم که باین نحو پس خود را جمع کرد بعد یکدفعه باز نمود و گفت که طی الارض بهمین قسم است اما عمل آنرا ندانم

شیخ احمد در بسیاری از مواضع از تالیفات خود خصوصاً شرح زیارت جامعه کبیر میگوید سمعت عن الصادق علیه السلام و در بعضی از

مواضع میگوید سمعت عنه مشافیه و مرادش این نیست که در بیداری از معصوم شنیده بلکه مرادش چیزی که در رساله علیحده نوشته است و آن رساله بخط مرحوم والد ما جدم در نزد من است و در آن رساله گفته که من در اوایل باریاضات اشتغال پس شبی در عالم خواب دیدم که درازده امام در یکجا جمع بودند پس من متوسل و متشبث بذیل دامان حضرت امام حسن مجتبی شدم و عرض نمودم که چیزی مرا تعلیم کنید که هر وقت مرا مشکلی روی دهد بخوانم و یکی از شما را در خواب به بینم و آن مشکل را سوال کنم تا اینجا حاصل آید آنجناب اشعاری را فرمود که بخوان

پس بیدار شدم و بعضی از این اشعار را فراموش کردم و بار دیگر بخواب رفتم باز همان مجمع و همان امامان را در خواب دیدم و این ابیات را فرمودند تا اینکه آنها را ضبط و حفظ نمودم پس بیدار شدم و بآن ابیات مداومت نمودم و مواظب بودم تا اینکه از تایید یزدانی و الهام ربانی دانستم که مراد آنحضرت محض مداومت در قرائت الفاظ این اشعار نیست بلکه باید بمضامین میمنت مشاحین این ابیات متخلق و متصف گردید پس جهد و سعی خود را مبنیول داشتم و همت گماشتم و خود را بمدالیل این اقوال خیریت دلیل هدایت سبیل متخلق و مدعن و معتقد ساخته ز هر زمانی که یکی از امامان را قصد میکردم در عالم رویا به دیدار او مشرف میگشتم و حل عویضات مسائل از ایشان مینمودم تا آنکه مرا گذار دیار عجم افتاد با حکام و ملوک آن معاشر شد و اعتبار بالسبه واقع شد و اطعمه و اشربه و مساکن ایشان نمودم پس آنحالت اولی از من مسلوب گشت و الحال کمتر ائمه (ع) در خواب مبینم و موافق این

کتاب از حاجی سید کاظم شنیدم که استادش شیخ احمد چهل اربعین ریاضت کسید تا بمدارج و مناہج عالیہ رسید و شیخ بکرمانشاهان آمد و محمد علی میرزا ہر سالی ہفتصد تومان باو میراد پس بکر بلا متوطن شد و پسرش شیخ علی کہ فاضل بود در کرمانشاه بجای او ماند دایم ذاکرو متفکر بود تکلم نمیکرد غالباً در علم اصول و فروع و حدیث و اصول کافی و استنباط را درس میگفت و در کر بلا دایرہ ہندسیہ کشید مولف کتاب و شیخ احمد جمع میان قواعد شرع و حکمت نمود و معقول را بہ اعتقاد خود با منقول مطابق ساخت لہذا محل طعن و تفکیر شد چہ در اکثر قواعد معقول تطبیق آن باظواہر شرعیہ امکان ندارد الحاصل شیخ احمد سر آمد اہل زمان شد و مسلم کل بود و لیکن در نزد حکما و قعی نداشتہ و ایشان چندان معتقہ فضیلت و معقول دانی شیخ نبودند و نیستند و از آخوند ملاعلی سوال کردند کہ فضیلت شیخ چگونه است گفت عامی صافی ضمیری است و شیخ احمد در ہر بلاد و مطاع و مجدد و سلطان عصر مرحوم فتحعلیشاہ را با او نہایت خصوصیت الملکہ سلطان از او سوالاتی نمود و او رسالہ دز اجوبہ آن اسولہ نوشت و بہر بلدیکہ وارد میشد علماء آن بلد بی نہایت احترام و باو نماز جماعت می نمودند تا در دفعہ آخر وارد قزوین شد و در خانہ حاجی ملا عبدالوہاب اقامت فرمودند و روزها در مسجد جمعہ نماز می کرد علماء قزوین ہمہ حاضر میشدند و اقتدا مینمودند و حاجی ملا عبدالوہاب مرید شیخ بود و باعتقاد قوم غور در حقیقت اعتقاد ذات شیخ نداشت!

پس شیخ احمد ببازدید علماء قزوین میرفت و علماء بہمراہ او بودند روزی ببازدید شہید ثالث حاجی ملا محمد تقی رفتند پس از طی

تعارفات مرسوم شهید از شیخ سؤال کرد که در معاد مذهب شما و ملا صدرا در معاد یکدست است شیخ گفت چنین نیست و مذهب من و رای مذهب ملا صدرا یکی نیست شهید برادر کوچکش حاجی ملاعلی گفت برو در کتابخانه من و شواهد یومیه ملا صدرا در فلان موضع است او را بیایور حاجی ملاعلی چون از تلامذه شیخ احمد بود مساهله و مساهجه در احضار شواهد یومیه نمود شهید ثالث بشیخ گفت اکنون که نزاع نمی کنم که مذهب شما و ملا صدرا در معاد یکدست لیکن شما بگوئید که مذهب شما در معاد چیست شیخ گفت که من معاد را جسم هور قلیائی میدانم و آن در همین بدن عنصریست مانند شیشه در سنگ شهید فرمود که بدن هور قلیائی غیر بدن عنصریست و ضروری دین اسلام است که در روز قیامت همین بدن عنصری عود می کند نه بدن هور قلیائی شیخ گفت که مراد من همین است بالجمله هنگامه مناظره در میان ایشان گرم شد پس یکی از تلامذه شیخ که از اهل ترکستان بود با شهید در مقام مجادله بر آمد و غرضش مجاجه و مجادله بود نه استکشاف حق شهید سکوت می نمود پس از آنجا جماعت برخواستند و اجتماع مبدل با فراق و وفاقی مبدل بشقاق شد آنروز چون شیخ برای نماز بمسجد رفت از علما کسی بهمراه او نرفته و در مسجد حضور بهم نرسا نیدند مگر حاجی ملا عبدالوهاب پس حاجی عبدالوهاب از شیخ احمد خواهش نمود که رساله در معاد و ادعا بدن عنصری تألیف نمایند تا رفع شبهه شود شیخ رساله نوشت و نمری نبخشید و تکفیر شیخ در قزوین شیوع یافت و آن رساله در اجوبه مسائل شیخ جمع شده و در دارالطیباء منطبع گردید چون هنگامه تکفیر شیخ گرم شد شیخ مرد معروف مسلمی بود حاکم شهر شاهزاده

رکن الدوله علینقی میرزا بود بجهت رفع بدنامی خود که در قزوین چنین هنگامه شده و البته خوش آیند پادشاه نخواهد بود لهذا خواست که شفاق را بوفاق مبدل سازد پس علماء را شبی از شبها ضماقت نمود و شهید و شیخ را نیز دعوت کرد در زه ان حضور مجلس شیخ احمد مصدر بود بعد از او شهید نشست و امامیان خود و شیخ قرار داد چون خوان ترتیب دادند برای شهید و شیخ یک خوان نهادند شهید در آن خوان که پس از او گذاشته شروع بغذا خوردن نمود و در هنگام نشستن دست بر یکطرف صورت گذاشت که محازات با شیخ داشت پس از صرف غذا پادشاهزاده که منصف بود عنوان سخن آغاز و در باب انجام سازش باز اهتمام امام فرمود که جناب شیخ احمد سر آمد علمای عرب و عجم لازم الاحترام است شهید نیز باید در احترام ایشان کوتاهی جایز ندرد و سخن مسفدین که در میان ابن دو عالم افساد و شجره عناد را کشته اند قلع و قمع و دفع و رفع باید نمود شهید در جواب گفت که در میان کفر و ایمان اصلاح و آشتی نیست و شیخ را در معاد مذهبی است که خلاف ضروری دین اسلام است و منکر ضروری کافر است شاهزاده هر چند الحاح و در انجام امر اصلاح نمود آن اصلاح جز سلاح حاصلی پدید نیامد و آن مجلس منقضی شد و شهید در تکفیر شیخ تأکید و تشدید نمود چنانکه روزی مؤلف کتاب در کتابخانه او حاضر بودم شخصی مدعی وصایت از شخصی و وراث منکر بودند و می نمودند که این شخص شیخی است شهید حکم بر فساد وصیت و وصایت نمود و روی بمن آورد و فرمود که این طایفه با فلاسفه موافقت نموده اند و در این قاعده که الفاعل واحد لا یصدر عنه الا الواحد و دارای این عقیده کافر است و سکوت داشتم الحاصل تکفیر شهید در غایت اشتها و شهرت هر دیار شد شیخ دیگر

در قزوین مکتب نکرد و از آنجا بعراق عرب رفت و بجاقب مکه عزم نمود چون ببصره رسید وفات یافت و ارشد تلامذه شیخ آقا سید ابوالحسن بن سید محمد حسین تنکابنی بود که خال مفضل مولف این کتاب است و رساله در علم نوشته و بنصر شیخ سائیده و شیخ شرحی بر آن نوشته پس از آقا سید ابوالحسن سید کاظم رشتی الاصل ساکن کربلا از ارشد شاگردان شیخ احمد شد چون خبر تکفیر شیخ اشتهار یافت و شیخ نیز وفات یافت در آن زمان مرحوم آقا سید مهدی خلف باشرف آقا سید علی صاحب ریاض از شده تقوی فتوی نمیگفت پس مردم از او درخواست این نمودند که شیخ را شهید ثالث تکفیر کرده اکنون تکلیف ما با تا بعین شیخ چیست آقا سید مهدی مجلسی ترتیب داده و شریف العلماء وحاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و حاجی سید کاظم را احضار نمود ایشان با سید کاظم مناظره نمودند و مواضعی چند از کتاب شیخ را گرفته که ظاهر این عبار کفر است سید کاظم ادعا نمود که ظواهر این عبار کفر است لیکن شیخ ظواهر این عبار را اراده نکرده است بلکه این کلمات را تاویلی است که آن تاویل مراد شیخ است ایشان گفتند که ما ماذون بتاویل نیستیم مگر در آیات قرآن و کلمات حضرة سبحان و لسان پیغمبر و آل اطهار الا هر کافر یکه بکلمه کفری تکلم کند لامحاله تاویلی در او راه دارد پس بسید کاظم گفتند که تو بنویس که ظاهر این عبار کفر است سید کاظم نوشت که ظواهر این عبار کفر است و آنرا بمهر خود مهور نمود پس آقا سید مهدی اگر چه فتوی نمیگفت لیکن بشهادت این دو عادل که شریف العلماء وحاجی ملا محمد جعفر استرآبادی حکم بتکفیر شیخ و تابعین او نمود و از آن پس به مسجد رفته مردم را موعظه نمود که

در این عصر گران چند بلباس میش در آمده و دین مردم را فاسد و کاسد ساخته اند و ایشان شیخ احمد احسائی و متابعا و راهستند و ایشان کافرند پس تکفیر ایشان شیوع یافت و علمائی که شیخ و تابعان او را تکفیر کردند اول ایشان حاجی ملامحمد تقی قزوینی دوم آقا سید مهدی و حاجی ملامحمد جعفر استرآبادی و آخوند ملا قادر بندی و شریف العلماء و آقا سید ابراهیم استاد حقیر و شیخ محمد حسین صاحب فصول و شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر بلکه اکثری از فقهاء عصر ایشان را تکفیر نموده اند و خلاف شیخ در مسائلی که موجب تکفیر او شده چند مسئله است

شیخ احمد عادی بخوردن کندر بود فلذا حفظ او بمرتبه ای بود که سر آمد اهل زمان بود و متابعان او نیز کندر میخوردند و سید کاظم تلمیذ او آنقدر کندر خورد بود که دندهایش ریخته بود زیرا که کندر زیاد گرم است

۱۴۰

مجملاً در وقتی از اوفات شیخ احمد بنحف رفت شیخ محمد حسین صاحب جواهر الکلام اگر چه فن او منحصر بفقہ بود لیکن در محاجه و مجادله بد طولی داشته بنحویکه غلبه بر او در غایت اشکال بود پس شیخ محمد خواست که این سخن را مکشوف کند که شیخ احمد از نفس عبارت میتواند که قطع کند که این کلام کلام امام است یانه پس شیخ محمد حسن رحمه الله حدیثی جعل کرد و کلمات مقلقه در آن مندرج ساخت که مفردات آن در نهایت حسن و مر کبات آن بی حاصل بود و آن حدیث مجهول را در کاغذی نوشت و آن ورقه را کهنه کرد از مالیدن و بالای دود و غبار نکه داشتن پس آنرا بنزد شیخ احمد برد و گفت کسه حدیثی پیدا کرده ام شما ببینید که آن حدیث است یا نه و یا معنی آن چیست شیخ احمد آنرا گرفته

و مطالعه نمود و بشیخ محمدحسن گفت که این حدیث و کلام امام است پس آنرا توجهات بسیار کرد پس شیخ محمدحسن آنرا قهرا گرفت و بیرون رفت و آنرا پاره کرد (۱)

« مصائب شیخ »

مرحوم حاجی محمد کریم خان کرمانی رکن رابع مشرب شیخیه در باره شیخ چنین نوشته است:

محبوب ترین امور عالم در نزد ایشان خلوت و انزوا و تفکر کردن در ملکوت آسمان و زمین و آثار قدرت خدا بود و ایشان تا توانستند در میان مردم نیامدند و ازدنیا و مال و جاه اجتناب نمودند و قریب پنجاه سال در گوشه انزوا نشسته و بسیاری از عمر خود را در بیابانها و کوهها و گوشه‌ها گذرانیدند و بهترین چیزها در نزد ایشان نماز بود در بیابان و ریاضت های شرعیه بسیار دشوار می کشیدند و گویا دو دفعه تمام مال خود را مواسات فرمودند باز از برای ایشان مال بسیار جمع شد روزی زنهای خود را امر نمود که در اطایقی رفتند و فقرا را طلبیدند و امر نمودند که تمام مال خود را بزشما مهبج کردم همه را به برید

از جمله محنت های ایشان یکی آنکه تکفیرشان کردند چرا که ایشان چیزی از خود نمی گفتند و فضل کسی دیگر را ذکر نمی کردند بلکه آل محمد (ص) و فضل آنها را می گفتند و دیگر آنکه مخالفین مجلسی بر پا و کتابی تالیف کردند و هر روز آنرا در آن مجلس میخواندند و شیخ را لعن و لعن وطن می نمودند دیگر آنکه بهر کسی میرسیدند

آن منافقین جستجویی کردند که طبع او از چه بیشتر نفرت شار دوهمای رانست بشیخ میداند تا او خوب وحشت کند و از روی قلب تکفیر کند پس یکی می گفتند که شیخ جمیع علمای اولین و آخرین را از شیخ مفید تا آقاسیدعلی همه را بدمی دادند و خلاف اجماع تمام علماء می گوید و بعض دیگر می گفتند که شیخ در امیرالمومنین (ع) غلو کرده و علی را خالق و رازق و مهمیت میداند و کل خلق را مفوض بعلی می داند و از مفوضه لعنهم الله می باشند بعض دیگر می گفتند که شیخ گفته که تمام ضمیرهای قرآن بعلی بر می گردد و گفته که وقتی که می گوئی که ایاک نعبدو و ایاک نستعین باید علی را قصد کنید و بگوئی که ای علی تو را عبادت می کنم و از تویاری می جویم و بعضی می گفتند که شیخ معاد جسمانی را قائل نیست و می گویند که بدنها با آخرت نمی آید و مرده ها زنده نمیشود و بعض دیگر می گفتند که شیخ میگوید که پیغمبر (ص) با جسم خود بمعراج نرفته هر عاقلی می داند که اینها زندقه و کفر است

۱۴۲

هر چند شیخ در مجلس و محافل می فرمودند ای قوم من از این عقائد بیزارم و هر کز من اینها را نوشته ام و نگفته ام و عقاید من عقاید مسلمین است و بیزاری می جویم از هر عقایدی که مخالف اجتماع و ضرورت شیعیان باشد

شق عصای مسلمین نکنید و تفویق در میان شیعیان نیدازید کسی از ایشان نمی پذیرفت بنای نوشتن باطراف را گذاردند که شیخ احمد کافر است و جمیع مسلمین بلاد را مشوش کردند و دل های تمام ایرانیان را بشبهه انداختند

محنت دیگر که دامن

کتاب شرح الزیاره و قتل و غارت کربلا

شیخ را گرفت آنکه

مخالفین کتاب شرح الزیاره او را نزد پاشای بغداد فرستادند و گفتند که
شیخ در آنجا خلفارا قذح کرده و ابوبکر و عمر و عثمان را به زشتی یاد
نموده است . (۱)

داود پاشا بر اثر این تحریک و کینه‌ای که از شیعیان در دل
داشت پس از چندی میراخور خود را بکربلا فرستاد و مدت یازده ماه
آنجا را در محاصره گرفت و دوازده هزار گلوله توپ و خمپاره بر آن شهر
ریخت و قسمت کفش کن ضریح حضرت امام حسین بر اثر این عمل خراب شد
باری همینکه این حکایت آن کتاب را بداد پاشا نمودند و بشیخ
رسید بسیار دلگیر شدند و دیدند که دیگر ماندن در کربلا ممکن نیست
و بالاخره متعرض ایشان خواهند شد فرار برقرار اختیار کردند و بمکه
معظمه ورود نمودند شیخ مادام که کار بدشنام و تزییع مال بود صبر کردند
وفتی کار بجان رسید اسباب خود را فروختند و با اهل و عیال و فرزندان
و سران و دختران بسفر مکه رفتند تا بنزدیکی مدینه که رسیدند روح

۱۴۳

۱ - صاحب روایات الجنات در ص ۲۶ مینویسد که در باره شیخ مردم بد عقیده
شدند و جزء چهارم از شرح زیارت جامعه او را نزد وزیر بغداد بردند و آن جزء
طعن و لمن خلفای ثلاث و حکایت حبیب و بیس دیک الجن کذا شاعر بامتوکل
و ادبیاتی که در محضر او در باره کفر خلفای ثلاثه انشاء کرده بود مسطور است و الی
شمار امر کرد که کربلا را خراب کنند

داین حکایت دروغ محض و کذب صریح و ملفق از چندین حکایت است از اعراب
جاهلیین که عدا با ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه نسبت داده شده است این
نکته از افادات حضرت استار علامه بزرگوار آقای محمد قزوینی متعنا الله بطول
مقائه است

پرفتوح ایشان از این عالم رحلت نمود (۱)

مرحوم حاج ملاهادی سبزواری حکیم معروف در مذهب و پیروان شیخ بحث اصالة وجود در شرح منظومه خود صفحه ۵ چاپ تهران ۱۲۹۸ «حاشیه ای مرقوم داشته اند که تمام اساتید علم و حکمت روی سخن سبزواری را بشیخ احمد احسائی میدانند . ترجمه حاشیه منظومه این است *

«هیچیک از حکما باصالت وجود و اصالت ماهیت معتقد نبوده مگر یکی از معاصرین که این عقیده را قائل است و قواعد فلسفی را محل اعتبار قرار نداده و در بعضی از مؤلفات خود گفته است وجود منشأ کارهای نیک است و ماهیت منشأ کارهای زشت و این امور اصلی هستند و اولویت برای اصلیت دارند .»

۱۴۴

* بدیهی است که میدانید که شر عدم ملکه است و علت عدم عدم است و چگونه ماهیت اعتباری را تولید می کنند بدان که برای هر ممکنی زوج ترکیبی ماهیت و وجودی است و ماهیت را کلی و طبیعی نیز میگویند که در جواب ماهو گفته میشود و هیچیک از حکما نگفته اند که ماهیت و وجود دو اصل هستند چه این گفته لازمهاش این است که هر چیزی دو چیز میانینی باشد ۲ اتنی)

نگارنده این سطور گوید :

۱ - هدایة الطالبین تالیف حاج محمد کریمخان کرمانی از ص ۱۰۷ تا ۱۲۳

۲ - چهار جلد از ترجمه شرح نهج البلاغه در کتابخانه آقای سید محمد مشکوة

استاد محترم دانشگاه موجود است که جلد آخر آن در سنه ۱۲۹۰ تالیف شده

شیخ احمد احسائی که قائل باصالت وجود و اصالت ماهیت شده است گویا از زردشت گرفته باشد که قائلند بدو مبداء یزدان و اهریمن که یکی را خیر محض و دیگری را شر محض میدانند.

تمام حکماء قائلند که شیئیت شیء بصورت است شیخ احسائی میگوید شیئیت شیء بماده است

حاج ملا نصرالله دزفولی که از معاریف علمای دوره ناصری است و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید را حسب الامر ناصرالدین شاه در شرح جلد بزرگ بفارسی ترجمه نموده است در آخر ترجمه جلد ششم شرح مزبور در بساره شیخ احمد احسائی و مذهب شیخیه به عباراتی که گویی ترجمه تحت اللفظی از عربی و بکلی از قواعد انشاء فارسی دور است چنین نوشته .

۱۴۵

« باید دانست همچنان که در میان مذهب امامیه در متاخرین علماء ایشان نیز فی الجمله مناقشاتی و مخالقاتی حاصل شده است و منشاء او چنگ زدن است باخبار متشابه و وارده در کتب اخبار و تاویل نمودن قرآن است باخبار غیر موثق بهادرشان ائمه خود و فی الجمله غلوی در باره ایشان پس حادث گردید مذهبی که او را مذهب شیخی میگویند که مؤسس او شیخ احمد احسائی بود و از برای او است اصطلاحاتی در اداء مطالب خود و از این جهت مرادات شیخ ترقی داده و رونق داد آن مسلک را بحدی که نسبت داده میشد آن مسلک بخودش و گفته میشد مذهب سید کاظمی و در میان تلامذه او بود مردمانی جاهل و بی سواد و طالبان اسم و آواز پس ادعا میکردند و مطالبی را که نه شیخ احمد و نه سید کاظم مدعی آنها بودند و بیرون آمد از ایشان رکن رابع و بابی و قره العین

که تفسیر حالات ایشان ظاهر و واضحند و این مفاسد را علماء از مقدمات ظهور مهدی و قائم آل محمد ص می دانند (انتہی)

ملا محمد اسماعیل ابن سمیع اصفهانی که از حکما معاصر شیخ احسائی است شرحی بر رساله عرشیه ملا صدرای شیرازی نوشته که قسمت اول آن در آخر کتاب اسرار الایات ملا صد را در تهران چاپ شده در این شرح ایراداتی بر شرح عرشیه شیخ احسائی گرفته و اعتراضات او را بر مشرب فلسفی حکماء جواب داده است ترجمه تقریبی مقدمه ملا محمد اسماعیل چنین است :

فاضل نبیل بارع شامخ شیخ المشایخ شیخ احمد بن زین الدین احسائی که خداوند او را نگهدار و از بلاها محفوظ دارد شرحی بر عرشیه ملا صد را نوشته که تمام آن جرح است برای آنکه مراد مصنف را از الفاظ و عبارات ندانسته است و اطلاعی بر اصطلاحات نداشته است عرشیه کتاب عظیمی است . . . بعضی از دوستان امر کردند که شرحی بر آن بنویسم و حجاب را بردارم . . .

صاحب روضات الجنات (در ص ۲۶) نوشته که محدث نیشابوری در رجالش در باره شیخ چنین میگوید :

(فقیه محدث عارف و حید در معرفت اصول دین است و از او رسائل محکمی باقی مانده و در مشهد حسین یعنی کربلا با او اجتماع افتاد شکی در جلالت و فقیه بودن او نیست)

از سید علی طباطبائی صاحب ریاض و از شیخ جعفر نجفی و میرزا مهدی شهرستانی و جمعی از علمای قطیف و بحرین اجازه روایتی داشته و عده ای از او اجازه روایت داشته اند از آن جمله شیخ کلباسی صاحب

اشارات الاصول است که سه روز هم در اصفهان برای فوت شیخ اقامه
عزا نمود *

شیخ احمد احسانی دو فرزند مجتهد و فاضل داشته است ولی
شیخ محمد فرزند بزرگش ظاهر امنکر طریقه پدر بود مانند انکار میرزا
ابراهیم پسر ملاصدرای شیرازی از پدر *

موافق روضات الجنات در شرح حال شیخ احمد تعریف زیادی از
شیخ می نماید و در آخر شرح « شیخ رجب برسی » در باب ظهور سید
علی محمد باب شرح بسیار مفید و موجزی می نویسد و از تاریخ او هام
و خرافاتی که در مذهب شعبه اثنی عشریه تولید شده بحث میکند و آن
بحث را بشیخ احمد متصل میسازد و در باره مشرب شیخیت چنین
نوشته است :

« پیروان این جماعت که آلت معامله تاویل هستند در این اواخر
پیدا شدند و در حقیقت از بسیاری از غلاة تند تر رفته اند . . . نام ایشان
شیخیه و پشت سریه است و این کلمه از لغات فارسی است که آنرا بشیخ
احمد بن زین الدین احسانی منسوب داشته اند و علت آن اینست که ایشان
نماز جماعت را در پائین پای حرم حسینی میخوانند بخلاف منکرین خود
یعنی فقهاء آن بقعه مبارکه که در بالای سر نمازمی خوانند و بیالای سری
مشهورند این طایفه بمنزله نصاری هستند که در باره عیسی غلو کرده
بتثلیت قائل شده اند شیخیه نیابت خاصه و بابت حضرت حجت عجل اللفرجه
را برای خود قائل هستند ۱
نگاره این سطور گوید :

با این احوال چون بنظر انصاف بآثار مطبوعه شیخ مراجعه نمایم خواهیم دید که شیخ احمد احسائی در غالب علوم متداوله اسلامی عصر خود استاد و صاحب نظر بوده و کمتر نظیری در معاصرین خود داشته است در فلسفه و عرفان پیروی از اصطلاحات قوم نکرده و ایراداتی بمحی الدین عربی و صدر الدین شیرازی و فیض کاشانی گرفته و گفته است که ایشان از ظواهر شرع اسلامی دور شده اند و باسلیقه و ذوق خاصی که با تتبع در آثار و اخبار آل محمد نموده عقاید و آراء فلسفی را مورد استفاده قرار داده است شیخ مشرب اخباری داشته است و اخبار را به ظاهر تاویل می کرده و بقول خود تاویلی که موجب رضایت خدا و رسول است می نمود و بفضائل خاندان علی معتقد و در دوستی آنان بی اختیار بوده و میخواست است بهر وسیله که هست در نشر فضائل آل محمد بکوشد .

۱۴۸

شیخ احمد احسائی مردی پرهیزکار و خداشناس و شب زنده دار بوده ابتدا بدنیا علاقه نداشته و از هر چه که آثار ریاست از آن هویدا بود گریزان بود متأسفانه شخصیت بر جسته شیخ مورد حسادت معاصرین قرار گرفته و مورد تکفیر واقع شده است هر چه در آثار شیخ نگاه می کنم می بینم چیز تازه ای نیاورده بلکه همان آراء و عقاید اسلامی را آورده فقط آنها را بامشرب خشک اخباری و ذوق فلسفی مخصوص بخود مورد بحث قرار داده و مانند هر مجتهد دیگری نظریاتی از خود ابراز کرده است .

مرحوم اد وارد براون در مقدمه کتاب نقطه الکاف راجع بشیخیه و اصول مذهبی ایشان چنین نوشته است :

غلاة چندین فرقه بوده اند که در جزئیات باهم اختلاف داشته اند ولی بقول محمد بن عبدالکریم شهرستانی در ملل و نحل معتقدات ایشان از چهار طریقه بیرون نبوده است ۱ - تناسخ ۲ - تشبیه یا حلول ۳ - رجعت ۴ - بداهت شیخیه یعنی بیروان شیخ احمد احسائی را در جزء این طریقه اخیره باید محسوب نمود میرزا علی محمد باب و رقیب او حاجی محمد کریمخان کرمانی که هنوز ریاست شیخیه در اعقاب اوست هر دو از این فرقه یعنی شیخیه بودند بنابر این اصل و ریشه طریقه بایه را در بین معتقدات و طریقه شیخیه باید جستجو نمود اصول عقاید شیخیه از قرار ذیل است *

۱ - ائمه اثنی عشر یعنی علی با یازده فرزندش مظاهر الهی و دارای نعوت و صفات الهی بوده اند

۲ از آنجا که امام دوازدهم در سنه ۲۶۰ از انظار غایب گردید و فقط در آخر الزمان ظهور خواهد کرد . برای اینکه زمین را پر کند از قسط و عدل بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور و از آنجا که مومنین دائما بهدایت و دلالت او محتاج میباشند و خداوند بمقتضای رحمت کامله خود باید دفع حوائج مردم را بنماید و امام غایب را در محل دسترس ایشان قرار دهد نباء علی هذه المقدمات همیشه باید مابین مومنین يك نفر باشد که بلا واسطه با امام غائب اتصال و رابطه داشته واسطه فیض بین امام و امت باشد . این چنین شخص را باصطلاح ایشان شیعه کامل گویند .

۳ - معاد جسمانی وجود ندارد فقط چیزی که بعد از انحلال بدن عنصری از انسان باقی میماند جسم لطیفی است که ایشان جسم هورقلیائی گویند بنا بر این شیخیه فقط بچهار رکن از اصول دین معتقدند

از این قرار :

- ۱ - توحید (۲) نبوت ۳ - امامت ۴ - اعتقاد بشیعه کامل
 در صورتیکه متشرعه یا بالاسری (یعنی شیعه متعارفی) به پنج اصل معتقدند.
 ۱ - توحید ۲ - عدل ۳ - نبوت ۴ - امامت ۵ - معاد)

شیخیه باصل دوم و پنجم اعتراض کنند و گویند لغو است و غیر
 محتاج الیه چه اعتقاد بخدا و رسول مستلزم است ضرورت اعتقاد بقرآن
 را با آنچه قرآن متضمن است از صفات نبوتیه و سلویه خداوند و اقرار
 به معاد و غیر آن و اگر بنا باشد عدل که یکی از صفات نبوتیه خداوند
 است از اصول دین باشد چرا سایر صفات نبوتیه از قبیل علم و قدرت و
 حکمت و غیره از اصول دین نباشد ولی خود شیخیه در عوض يك اصل
 دیگر که آنرا (رکن رابع) خوانند در باب اعتقاد بشیعه کامل که واسطه
 دائمی فیض بین امام و امت است بر اصول دین افزوده اند و شکی نیست
 که شیخ احمد احسائی و بعد از او حاجی سید کاظم رشتی در نظر شیخیه
 شیعه کامل و واسطه فیض بوده اند

۱۵۰

بعد از فوت حاجی سید کاظم رشتی در سنه ۱۲۵۹ ابتدا معلوم
 نبود که جانشین وی یعنی شیعه کامل بعد از او که خواهد بود ولی طولی
 نکشید که دو مدعی برای این مقام پیدا شد یکی حاجی محمد کریمخان
 کرمانی که رئیس کل شیخیه متاخرین گردید دیگر میرزا علی محمد
 شیرازی که خود را بلقب باب یعنی در میخواند و مفهوم و مقصود از این
 کلمه تقریباً همان معنی بود که از شیعه کامل اراده میشد (۱)

۱ - مقدمه نقطه الکاف از روی چاپ علیحدہ آن کہ در ۱۳۲۹ قمری در بمبئی

ابراهیم بن عبدالجلیل از فضلی شاگردان شیخ احمد احسائی وسید کاظم رشتی در رساله‌ای که با اسم «تحفة الملوك فی سیر السلوك» نوشته و آنرا ابتدا در سال ۱۲۴۷ به عباس میرزا و بعد از مرگ او همان نسخه را بمحمد میرزا ولیعهد تقدیم نموده است در طی همین کتاب خود در مبحث اختلاف علماء چنین مینویسد: در اول ورود بحضور مسعود علامه عالم مروج دین خاتم‌الاستادی استاد البشر وحید العصر شیخ احمد احسائی اعلی‌اله مقامه که هنوز این مقامات را ندیده بودم و غور تمام در علم منطق و مجادله که اهل عالم در همین محافل غور دارند داشتم مسائل چند که حل آن ب علم و منطق و طریقه مجادله راست نیاید نزد بنده بلکه همه علمای عصر لاینحل بود از جناب مسطتاب سؤال کردم از آن جمله اختلاف علمای شیعه بود که یکی اخباری و دیگری اجتهادی یکی عمل بمطلق مظنه کند دیگری بظنی خاص که از کتاب و سنت حاصل آید و همچنین یکی بارشاد باطن و طریقه ریاضت مردم را بحق دعوت کند و دیگری ببرهان عقلی و استدلال فلسفی عرض کردم در این صورت بمن یقتدی طالب الحق لیتهدی. قال رحمه الله تعالی کلاما و جزافی حق المذهب احق ان یکتب بالذهب بل هو مکتوب فی الوح المحفوظ و محفوظ عند اله و مرفوع الیه اذ هو الکلم الطیب و الکلم الطیب یرفعه قال رضی الله عنه یقتدی بعالم عامل متورع یعنی بالکتاب و السنه همین کلام مختصر طالبان را کافی باشد چه عالم عامل که باورع و تقوی باشد بنو رایمان راه رود و از صراط مستقیم کنار نشود خاصه که عمل بکتاب و سنت نماید که خود صراط مستقیم و میزان قویم است (۱)

۱ - يك نسخه خطی از این کتاب در تصرف آقای اقبال مدبر معترم مجله شریفه یوگوار و استاد ارجمند دانشکاه طهران است که این فصل را از نسخه مزبور

یکی از شاگردان فاضل مرحوم حسن کرمانشاهی حکیم معروف قرن اخیر حکایت کرد مرا از قول استاد خود حکیم کرمانشاهی که گفت :

ملا علی نوری در اصفهان مقیم بود و از ارادتمندان غائبانه شیخ احمد احسائی محسوب میشد و همیشه کلمات و رسائل شیخ را توجیه و تاویل مینمود تا آنکه شیخ به اصفهان رفت ملا علی درس و بحث خود را احتراماً برگذار بشیخ احمد نمود و شاگردان ملا علی بدرس شیخ حاضر شدند در میان بحث و تدریس شیخ یکی از شاگردان اعتراض نمود که کلام حضرت شیخ دور است و دور هم بقول اهل منطق باطل است و شیخ توجهی ننموده درس خود را پایان رسانید و بعد از چند جلسه اصحاب ملا علی نوری دانستند که شیخ از اصطلاحات و مباحث فلسفی بیگانه است ترك او را نمودند و ملا علی پشیمان شد که چرا در این مدت ترویج شیخ احمد احسائی را مینمود

۱۵۲

غالب آثار مطبوعه شیخ وقف عام است و بعضی از کتابهای او را مرحوم سید کاظم رشتی و حاج محمد کریمخان کرمانی و سایر مشایخ شیخیه ترجمه و نقل و شرح کرده اند .

با مراجعه بآثار شیخ مرحوم احسائی مسلم میشود که او مذاق، خباری داشته لیکن اخبار و احادیث را بمشرب فلسفی خود توجیه و تشریح می کرده و با عرفان و عرفا و فلسفه اشراق و مشاء مخالف بود و

بجایه از صفحه ۱۱۵

اقتباس فرموده . در خلاصه شرح احوال شیخ احسائی بقلم نویسنده این -طور در شماره سوم از سال اول مجله بارگاز چاپ طهران افزوده اند بدین وسیله تشکرات قلبی خود را به پیشگاه استوار ارجمند تقدیم میدارد

کتاب شرح فواید او بهترین دلیل این مدعی است چه او خود دارای اصطلاحات و بیانات خاص است و در مقابل مشرب سایر فلاسفه و عرفا مذهبی مخصوص دارد و بهمین جهت است که مورد انتقاد حکمای عصر خود قرار گرفته است .

در همان ایام نزدیک بعصر شیخ حاج ملا محمود نظام العلماء از تبریز باصفهان به ملا محمد مهدی اصفهانی ابن مرحوم حاج محمدابراهیم کلباسی مکتوبی مرقوم داشته اند که تا اندازه اوضاع و احوال آن عصر را در باره شیخ نشان میدهد که قسمتی از آن نامه اینست (۱): باری حکایت تازه شنیدم بعضی از طلاب بسیار هرزگی غیاب علامه نانی بلکه سلمان و ابوذر نانی شیخ احمد احسائی اعلی الله مقامه و حشرنا مع محمد و اله و معه می کنند

۱۵۳

این مرد خسرالدنیا و الاخره ذلك هو الخسران السین است آخرت که ندارد اما دنیاش فوالله الذی لاله الا هو حضرت اقدس ظل الله روحنا فداء بدشان می آید کسی پشت سر آن مرحوم بدگوید مگر این ملای خر نشنیده گوش بریدند تاجریرا هزار تومان جریمه کردند بجهت سوء ادبی که نسبت به آن مرحوم کرده بود قطع نظر از شیخ مرحوم فتنه و آشوب بمملکت پادشاه انداختن بسیار بداست البته شما منع کنید

هنوز علمای کردی مرخص نشده اند بجز چند نفری بفرمایش صدر

۱ - این نامه اکنون در تصرف آقای آقا میرزا قاسم خان امیرابراهیمی رکن رابع فعلی سلسله جلیله شیخیه مقیم کرمان می باشد که سوادی از آنرا بخط فرزند رانتمند ایشان برای نویسنده این سطور برداشته اند و تشکرات قلبی خود را به پیشگاه حضرت ایشان و فرزند ارجمند او تقدیم میدارد

اعظم. شاه شیخی من شیخی نظام العلماء شیخی بفلان جای..... خندید آنکه شیخ را قدح نماید و چگونه قدح توان کرد آن مرحوم را حاجی والد ماجد سرکار و مرحوم سید و مرحوم شیخ جعفر و مرحوم شیخ موسی و مرحوم شیخ محمد تقی و مرحوم آقا سیدعلی طباطبائی و میرزای فمی و مرحوم آقا سید عبدالله و آقا سید رضا علی الله مقامهم کلا تمجید آن بزرگوار را بنحوی کردند که فوق آن در... متصود نمیشود و بدو گوش خود شنیدم که مرحوم آقا سید علی می فرمود که شیخ بمقامی رسید که گفت سمعت عن الصادق علیه السلام من... که را میخورم والله این عبارت از خود شان بود و جسارت کردم بحر العلوم هم در تمجید آن بزرگوار زیاده از حد توصیف و تمجید می فرمودند

۱۵۴

از مرحوم شیخ موسی شنیدم فرمود هنا بقا قیل و عطا طیر آل محمد هذا شیخ الجلیل والله هذه عبارته بلفظه و از مرحوم شیخ محمد تقی والد جناب شیخ محمد باقر شما شنیدم که می فرمود شیخ قطعاً خدمت ائمه ع میرسید فرمود بمن محقق شده است
در یزد میرزا سلیمان در رنگ زحل یا مریخ، التری دیدم منی لامنه، رحمه الله حرف میزدند در روز روشن بعد از اقامه ادله باز میرزا انکار کرد گفت رنگ وی سرخ است مثل گل سرخ شیخ مرحوم فرمودند زرد است مثل گل زرد شیخ فرمود انظر الی السقف نگاه کرد دید ستاره می درخشد و بعینه گل زرد است و بزرگی این ستاره چندین هزار بزرگی دنیا است .

و من خدمت شیخ نرسیدم مگر بتحریر و ترغیب ایشان از مرحوم آقا سیدعلی شنیدم که می فرمود خدمت امام (ع) میرسید و آه میکشید

ومی فرمود او به مقامی رسیده که عقل ما حیرانند من عرض کردم - الحمد لله شما هم ترویج کردید شرح کبیر و شرح صغیر تالیف فرمودید هر قریه شاگرد متعهد یا متبحری دارید و الله هذه عبارته نقلته بلفظه ای آخوند خر پیزی در پالان من می کبی مرد که میگوید سمعت عن الصادق علیه السلام. و من در میان استبرا و استنجا و حیض و نفاس غوطه می خوردم نمیدانم که این طلبه ها هنوز هر از بر فرق نکرده اند چه که میخورند

آخوند ملاعلی نوری مرحوم در نجف اشرف فرمود حدیث است که هو من کبریت احمر است این مرد است و میگفت در تفسیر قل هو الله احد در برایشان نوشتم و بعد توبه کردم مرحوم حاجی اقتداء بایشان کردند نمیدانم علماء هشتاد ساله شما که کافرند چه بحث به سنیان دارند یهود و نصارا بما می خندند باری شما منع نفرمائید اگر ممتنع نشد فلا یلومن الا نفسه این جات شریف من آورد تا جزء عمل خود را بچشد ذق انک انت العزیز الکریم میشود والسلام)

مرحوم حاج عباس علی کیوان قزوینی (۱) در کتاب عرفان نامه چنین شرح داده است: و در میان شیعه اختلاف اخباری و اصولی که در قرن دوازدهم هجری پیداشد از عجاب است که هم دیگر را کافر و مبتدع و واجب القتل دانستند و اصولی (که آقا باقر بهبهانی پدر آقا محمد علی کرمانشاهی مؤسس و رئیس آن باشد) از پیش بردوش شیخ یوسف صاحب (حدایق) را ذایل و مرد و دعوا و شیعه نمود و میرزا محمد نیشابوری را بجرم اخباری

۱ - در سنه هزار و سیصد و پنجا و هشت قمری هجری در رشت وفات نمود

و موافق تفسیر قرآن بفارسی در چهار مجلد و کیوان نامه و راز گشا و اسرار حج و و بسیاری از کتابهای دیگر که همه چاپ شده است

بودن در بلده کاظمین به بلوای عوام کشتند و بدنش را دفن نکرده بسگان دادند و چند سال بعد از آن شیخ احمد احسائی را که فقیه اخباری بسود کافر خواندند او هم مریدانی بس متعصب دور خود گرد کرده برغم اصولی يك مسلکی میانه اصول و اخبار اختراع نمود و رواج داد که اکنون شیخیه نامیده می شود و جمعی کثیرند از علماء و اعیان که هم زور علمی دارند و هم زور دولتی و در زمان مظفر الدین شاه که مایل بشیخیه بود طغیان کردند و اصولیان نیز مقاومت نمودند بضرر شیخیه تمام شد که در همدان در سنه ۱۳۱۴ به بلوای عمومی به تحریک اصولی خانه های شیخیه را که همه اعیان باثروت بودند سوزاندند و میرزا باقر رئیس آنها را کشتند و میرزا علی محمد را که از وجوه آنها بود سوزاندند و مظفر الدین شاه نتوانست یسا نخواست جلوگیری کند لذا شیخیه که می خواستند بسطنت او بنازند و سرافرازند سرشکسته و کم عنوان شدند.

۱۵۶

و شیخ احمد ملقب به (زین الدین) بود و بس جامد و قشری و ضد عرفا و حکما بود و آنها را کافر می خواند و مرحوم فیض را با آنکه اخباری و دشمن اصولی بود محض آنکه دم از حکمت و عرفان هم میزد بدمی گفت و هر وقت می خواست از فیض نقل مطلبی کند می گفت قال المسیئ القاسانی تبعالشیخه ممییت الدین - مرادش محیی الدین و مسیئ طعنه بر نام اصلی فیض بود که محسن باشد با آنکه او در حکمت و عرفان يك مذاق روحی داشت و بعضی مدعیند که کشف نظری داشت و يك سلول در دماغش زائد بر سلولهای عادی بشر بوده باعتقاد نگارنده (هر مدعی ریاست سلول زاید دارد و این عیب است که از ضعف و اختلال سلولهای اساسی پیدا میشود مانند عضو زاید و حرکت دست مرتعش و غلط

لفظی در سخن) و بعضی مطالب روحی از عبارات اخباری فهمید که بنظر او حق و لازم اعتقادی آمد پس آنها را زینت داده بزبان جدی اظهار و مریدان را دعوت بابتقاد می نمود و از مخالفت آنها بیم میداد و این مطالب را کم کم جمع کرده رسمیت داد و جزء مذهب شیعه کرد و هر که آنها را پذیرفت از سایر شیعه جدا شده متخصص بآنها را مذهب شیخ نامید و خود را شیخی دانست و فخر کرد و گفت شیعه خالص منم و دیگران گمراهند *

پس متدرجاً ریاست شیخ احمد افزود و علماء اصول و اخباری بی طاقت شده پی بهانه گشتند که شیخ را از ریاست و قبول عامه بیندازند و حوزه ریاست منحصر بخود آنان شود اما جرأت نمی کردند دلپایشان پر از کینه و زبانشان بسته بود *

۱۵۷

تا آنکه شیخ احمد مسافر خراسان شد بزیرت امام رضا (ع) و از کربلا برآمد شهر بشهر با ریاست کامله و احترامات فائمه و مدخل وافر میامد که از قزوین عبور کند و در آن وقت ریاست سه برادر برغانی در قزوین استقرار یافته بود و از غرور ریاست پنداشتند که شیخ احمد بحکم انحصار ریاست علمی بانها خودش وارد بر آنها میشود و در خانه آنها منزل میکند و بر جلالت آنها می افزاید لذا دعوت از شیخ نکردند و در قزوین ملا عبدالوهاب نامی از فقها که امام مسجد جامع و باطایفه بود اما علم ور یاستش کمتر از برغانیها بود او جمعیرا با استقبال فرستاد تا قرب همدمان و بمنزل خود دعوت نمود شیخ احمد وارد شد بمنزل او و تجلیل او و تخفیف برغانیها حاصل شد برغانیها بدیدن آمدند و گله نمودند که ما اعلم و مسلم این شهر بودیم و شما اعلم همه شیعه بودید می بایست وارد بر ما شوید و حاجت بدعوت نبود.

شیخ گفت شرعا دعوت مومن محترم است اگر چه اعلم نباشد و
 و من تابع شرع من تابع اعلم برغانیها کینه در دل گرفتند و بهانه جوئی
 نموده کلمات مجلسی شیخ را که استنباط و کشفیات خودش بود و برای
 عموم صریحا گفت که باید در باره ائمه دوازده گانه معتقد شد که آنها
 علل اربعه همه خلقند و معراج پیغمبر را با بدن هورقلیائی دانست (ضبط کرده
 با مضافات کفر آمیز شهرت دادند میان عوام و گفتند اینها غلو است در
 امام و کفر است و شیخ گمراه کننده عوام است و بعضی علما قزوین را که
 رقیب ملا عبدالوهاب بودند با خود همراه و هم خیال کرده یک روز در خانه ملا
 عبدالوهاب سر سفره از شیخ احمد پرسیدند که شما چنین و چنان فرموده اید
 خودتان معتقدید شیخ گفت بلی و همه باید معتقد باشند پس حاجی ملا تقی دست
 از غذا کشید و گفت شما کافرید و اتباع شما کافرون با کافر هم غذا نمی
 شوم و از مجالس برخاست و رفت میان مردم و اوله افتاد علماء آن مجلس
 بر قابت ملا عبدالوهاب تصدیق برغانیها نمودند اختلاف شدید در گرفت
 و شیخ احمد مبالغه در کلمات خود بیش از پیش نمود مردم را دعوت به
 اعتقاد به آن حرفها کرده مردم هم بحیرت افتادند در همه مجالس و شهرها
 شهرت دادند که برغانی اکفار نموده شیخ را و مردم در شهری که سر راه
 خراسان بود شیخ احمد از آنجا عبور می نمود و گروه شدند بعضی اجتناب
 از شیخ نمودند و بعضی بعصیت بر تجلیل شیخ افزودند و عقاید شیخ شهرت
 کرد بعضی تصدیق نموده ملقب بشیخی شدند و بعضی تکذیب
 و ملقب ببالاسری یعنی در بالای سر قبر امام حسین و هر امامی
 نمازی خوانند و برابر قبر امام می شوند چونکه شیخ احمد معقد بود نماز
 در بالای سر قبر امام باطل است زیرا قبر امام قبله قرار دارد و برغانیها

می گفتند برای ابطال قول شیخ حکماً باید بالای سر امام نماز خواند و آن را قبله ندانست که کفر است پس برغانیها بکربلا نوشتند که اکفارشیخ نمودیم . از پیش رفت شما نیز دنبالش را بیاورید علماء کربلا هم بجزرات آمده فریاد اکفار را بلند کرده وجدائی واقع شد و مذهب تازه در میان شیعه برقرار شد و حرف اصولی و اخباری رفت و حرف شیخی و بالاسری بمیان آمد هر دو نفر در هر شهر که بهم می رسیدند از یکدیگر می پرسیدند آیا شیخی هستی یا بالاسری؟! ۱۱

همانکه شیخ از خراسان برگشت و بکربلا رسید علماء کربلا صریحاً او را کافر نجس خواندند و قطع مراهوده با او کردند مگر سید کاظم رشتی که نزد شیخ درس می خواند تجلی و ترویج مطالب شیخ را نموده و مشهور بشیخی شد و علماء او را نیز کافر خواندند او مرید عرب خیلی داشت عربها جانب او را گرفتند و دشمنی مذهبی پایدار شد و هر طرف قوی و پر شور شدند و دهنها پر شد از این حرفها و چندین سال عمر مردم صرف پیرایه بندی شین وزین (۱) شد دلایلیها برای طرفین از اخبار و قرآن و عقل و اجماع پیدا و بهم بافته شد و علماء و عوام کربلا و شهرهای شیعه دو دسته شدند با شدت عداوت بدرجه که کشتارهای پنهانی از طرفین واقع شد بخصوص در تبریز که میرزا شفیع مجتهد که در کربلا نزد شیخ و سید درس خوانده و بتبریز برگشته و علم اجتهاد را بلند کرده بود ترویج مذهب شیخ مینمود و فامیل او اعیان تبریز تقویت او می کردند و او می گفت که امروز اعلم علماء شیعه سید کاظم رشتی است برای آنکه شاگرد

۱ - شین یعنی عیب زدوت و ذین یعنی زینت دادن یعنی هر يك مطالب خود را زینت میداد و مطلب آن طرف را عیب میزد اما بزینتها و عیبهای بخصوص ساخته شده

شیخ وهم اعتقاد شیخ است و باید هم طلبه علوم نزد او درس بخوانند لذا حوزه درس سید در کربلا پر از شاگرد ایرانی شد از جمله حاج کریمخان قجر پسر حاکم کرمان که از اعیان خارج و داخل سلسله علماء شده بکربلا آمده بود که مجتهد شود رفت بدرس سید و عقاید شیخ را پسندیده و از خود نیز افزود و بکرمان برگشت و علم استقلال باند نمود بشهرهای ایران سفر کرده مخالفت و کفر بالا سربها را آشکارا و دعوی جانشینی سید کاظم را منحصر بخود برضد میرزا شفیع تبریزی و خود را بنام رکن رابع شهرت داد پس شیخیه نیز دو گروه شدند اتباع میرزا شفیع و اتباع حاج کریمخان که اکثریت بآنها بود و سلامت عقاید و قدس با اتباع میرزا شفیع و یکی از شاگردهای سید رشتی میرزا علی محمد شیرازی بود ملقب بسید ذکر که در آخر ملقب به باب شد و او در کربلا بود شنید که حاجی کریم خان در سایه ادعای بلند ریاستی شگرف یافته او نیز پس از چند سال دعوی نمود که من از جانب امام غایب مامورم بدعوت خلك و اظهار کتاب بیان بجای قرآن و در زمانی کم ۱۸ نفر او را تصدیق نمودند و بیشتر از آن ۱۸ نفر از علماء بودند مانند ملا حسین بشرویه و ملا محمد زنجانی و سید یحیی کشفی پس ادعا میرزا علی محمد ریاست باطنه او در دلها بیشتر از حاج کریم خان شد و او را دجال نامید چون که نزد یعه معروف است که پیش از ظهور امام غائب دجال خواهد ظاهر شد امارت ظاهره بقدر حاج کریمخان پیدا کرده بلکه مطرود و مردود همه شد دولت ایران هم که آنوقت بدست حاج میرزا آقاسی وزیر محمد شاهپور حکم بحبس دائمی او نمود و در شیراز محبوس شد بعد حبس او را پاسبان ترار دارند بخواش حاکم اسپهان که شاید او



نمونه ای از آثار دلفریب نقاش هنرمند و معروف هندی
 (سوشیل کارنو)
 (نقل از مجله شیپور)



تصویر مجسمه‌ای از بودا که ساختمان آن مدموق به ۷۰۰ سال قبل
از میلاد مسیح است - این مجسمه یکی از شاهکارهای صنعت
قدیم و معرف ذوق سلیم و هنرمندی سازندگان خویش است

معتقد بود و در حبس با خوش رفتاری می نمود سپس حبس را بجهریق تبریز قرار دادند و در آن حبس بود تا دو سال پس از جلوس ناصرین شاه او را از حبس در آورده کشتند بحکم دولت و فتوای سه نفر از علماء آن شهر که یکی از آنها حاج حجت شیخی بود و نزد سید کاظم همدرس میرزا علی محمد باب بود پس دشمنی شیخیه و باییه غلیظ شد که یکدیگر را بدتر از هر کافری دانستند و نالاسریه هم دشمنی آنها را فوز عظیم و اقبال خود شمردند

نگمان نگارنده سرمایه شیخیه و باییه مطالب عرفا و صوفیه بود که بطور الفاظ بهر زبانی می افتند و معنی نزد هیچ کدام نیست و سرمایه شیخی سبک و در پرده بود و سرمایه بایه سنگین و باتهور بود و اصل مقصود هر دو انحصار ریاست دینی بخود بود لذا علماء شیعه با آنها هر دو منازع بودند و عوام شیعه مابه النزاع و دولت ایران ترسید که باییه به عنوان ظهور و عود دعوی سلطنت نمایند و آنها نیز زهره و خیال سلطنت داشتند لذا دولت بدفع باییه پرداخت و متعرض شیخی نشد لذا باییه بیشتر ترقی کردند و اگر دولت باشیخیه هم در می افتاد آنها نیز ترقی می کردند و اگر به باییه اعتنا نکرده بود آنها نیز ترقی نمی کردند

پس سبب ترقی باییه دشمنی علماء و دوات با آنها شد و کشتن آنها و این از امور عادیه است اما باییه استفاده از این دشمنی ها نموده ترقی خود را فوق العاده و مہجز شمردند و نفوز کلمه حق نامیدند و علماء، کربلا و نخف از قصه اکفار شیخ احمد بیشتر دلیر شدند و بنا گذارند با کفار هر که ریاست پیدا کرده بود و از او می ترسیدند پس متدرجا جمعی را

اکفار نمودند اما از پیش نرفت و خودشان شرمند شدند (۱)
 مرحوم ملا محمد حمزه شریعتمدار مازندرانی متوفی سنه هزار و
 دوست هشتاد یک که از شاگردان شیخ احمد است درباره شیخ استاد
 خود چنین نوشته است

که من در مجلس درس شیخ در اصفهان بزمان قصیر نفع کثیر بردم
 و نصیحت و وصیت بفقیر گرد که خوض در کتب و قواعد صدر العرفای
 شیرازی و اسفار اربعه و غیرها را بدل کنم بخوض در شرح عرشیه و
 شرح زیارت جامعه و فوائد و شرح سایر موالفاتش بخط شریف خود
 در این باب وصیت نوشته که در میای قرآن گذاشته بودم و الان هم هست
 و بعد ورود بیار فروش حسب الوصیت بتدریس عرشیه مشغول شدم
 و او را شرح و مزج نمودم به بسط تام که تا نصف جلد اول بعد از سه جلد شرح
 ایشان میشود (۲)

۱۶۴

وفات شیخ

پس از یک سال اقامت در اصفهان شیخ احمد بکربلا مشرف گشت
 و از کربلا عازم حج خانه خدا شد و از بغداد بشام رفت و در انشای راه
 مزاجش ملالتی بهم رسانید و روز بروز شدت می کرد تا در دو منزلی
 مدینه جهان فانی را ترک گفت و در روز یکشنبه بیست یکم ماه دی القعدہ
 الحرام هزار و دوست و چهل و یک هجری بدنش را بمدینه طیبہ نقل

۱ - کیوان نامه جلد اول ص ۴۷ - ۱۳۴ چاپ تهران

۲ - بخشی از تذکره تاریخی نگارنده این سطور در سال اول و سال دوم
 مجله جاوه نشریه جلاله لیسانیه های دانشکده علوم معقول و منقول چاپ تهران
 منتشر شده است و در باره شرح احوال و آثار شریعتمدار بار فروش و اختلاف او
 باباییه مراجعه شود شماره های سال دوم آن مجله که بقلم نگارنده این سطور
 نوشته شده است .

کرده و در بقیع پشت دیوار قبه مطهره طرف جنوب مقابل بیت الاحزان دفن نمودند: تمامی عمرش هفتاد و پنج سال بود (۱)

در روضالجنات تاریخ تولد شیخ ذکر نشده فقط مؤلف آن عمر شیخ را در حدود نود و تاریخ وفات را در آغاز سال هزار و دوست و چهل سه نوشته است: (۲)

مرحوم ادوارد براون انگلیسی در تاریخ ادبیات ایران هم تاریخ وفات و عمر شیخ را از روضالجنات نقل نموده است (۳)

مرحوم فرهاد میرزا معتمدالدوله در کتاب سفرنامه حج خود در باره آرامگاه شیخ چنین نوشته اند:

در مدینه خارج بقعه مبارکه قبر مرحوم شیخ احمد بحرینی است سنک نازکی بر بالای قبر او بوده که شکسته شده است معلوم نشد که از نازگی شکسته شده یا کسی عمداً شکسته است فاتحه خوانده و رحمت فرستادم گفتم حق همان است که شیخ علی پسر تو گفته: ان ابی ضیعوه تلاذت به .

وفات مرحوم شیخ احمد در ماه رجب هزار و دوست و چهل و دو هجری قمری واقع شده و از سنک قبر او معلوم نمیشود آنچه هم نوشته اند سنک سستی بوده ضایع شده (۴)

۱ - اقتباس و تلخیص از رساله فارسی شرح حالات شیخ که ترجمه ایست از رساله عربیه شیخ عبدالله فرزند ارجمند شیخ مترجم فارسی رساله محمد طاهرست که آنرا به اشارت حاج میرزا محمد خان گرمانی ترجمه نموده و در سال ۱۳۰۹ هجری در بیتهی چاپ شده است

۲ - روضات الجنات صفحه ۲۶ طبع طهران ۱۳۰۶ هجری قمری

۳ - ترجمه جلد چهارم صفحه ۲۷۶ چاپ طهران ۱۳۱۶ شمسی

۴ - هدایة السبیل تالیف فرهاد میرزا ص ۱۲۸ طبع تهران

احتمال قوی دارد که قول فرزند شیخ درست باشد چنانکه در آغاز شرح حال نوشتیم که تاریخ تولد شیخ را در سال هزار و صد و شصت و شش ثبت کرده و تاریخ وفات او را هم در آخر شرح حال او نوشتیم و از طرفی رساله ترجمه احوال شیخ بقلم فرزندش مورد توجه و اعتبار در نزد آقا سید کاظم رشتی و مشایخ شیخیه بوده و همه به آن استناد کرده اند.

بنا بر این دیگر جای شبهه باقی نمی ماند که قول روضات الجنات و کسانی که از او تبعیت کرده اند و یا قول امثال فرهاد میرزا در باره وفات شیخ درست باشد.

فهرست تالیفات شیخ احسائی

یکی از دلکسترین مباحث تاریخ ادیان بحث در آراء و عقاید آنهاست که طرز فکر و هوش صاحبان آنرا نشان میدهد که در چه مسائلی فکر کرده اند و چگونه در علوم و ادیان نظریاتی ابراز نموده اند و اجمالا از طرز فکر و افکار شیخ احسائی که مؤسس مشرب شیخیه و محرك چند نهضت مذهبی است بحث نمودیم و اکنون در باره کتابها و رساله های شیخ اشاره می نمائیم که خوانندگان هوشمند بعد از توجه بمباحث آن خواهند دانست که شیخ چگونه فکر می کرده و در چه موضوعاتی مطالعات و نظریات داشته است.

شیخ احمد مثل اکثر شاگردان و پیروانش بکثرت تألیف ممتاز بوده و مهمترین کتب تألیف شیخ احمد از این قرار است :

- ۱ - شرح عرشیه ملاصدرای شیرازی طبع ایران
- ۲ - شرح مشاعر ملاصدرای شیرازی طبع ایران

این دو کتاب در حقیقت انتقاد کلامی و فلسفی است بر کتا بهای ملا صدراى شیرازی چنانکه قبلا اشاره کردیم امثال ملا اسمعیل خو اجوی جواب نوشته و چاپ نموده اند

۳ - شرح فواید مشتمل بر کلیات معارف حکم الهیه و معارف ربانیه مشتمل بر هیجده فاید «چاپ تبریز» این کتاب مشتمل است بر اصطلاحات فلسفی و کلامی شیخ که در تألیفات آنها را استعمال نموده است

۴ - رساله در جواب شیخ علی بن عبدالله مشتمل بر سوالاتی چند از تحقیق بمراتب وجود شرح حروف بیست و هشت گانه بطوریکه با مراتب تکوینیه مطابق باشد و معنی عقل و شئون و تطورات آن در غیب و شهود و اسرار دیگر (خطی)

۵ - رساله در جواب آخوند ملا محمد دامغانی مشتمل بر سوالاتی چند از کیفیت معنی بسیط الحقیقه کل الاشیاء و استفسار از حق این مسئله و پاره از متعلقات این مسئله (خطی)

۶ - رساله در جواب مرحوم شیخ احمد قطیفی مشتمل بر چند سوال یکی در این که نیت وجه در عبادت شرط است یا مطلق قربت کافی است دیگر در معنی نیت وجه که در السنه فقها دایر است و پاره چیزها که از این قییمت است (خطی)

۷ - کشکول در بعضی تجریبات و اخبار غریبه و ادعیه و غیره (خطی)

۸ - رساله در جواب سوالات شیخ محمد حسین نجفی مشتمل بر چند سوال یکی در باب ضروریات پنجگانه دیگری در خصوص هفتاد و دو واجبی که قبل از نماز مصلی باید بدانند سوم در مستحبات نود و نه گانه صلوة

بیح (خطی)

۹ - رساله در جواب بعضی مشتمل برسوالاتی چند در باب معنی انالله وانا الیه راجعون ودرخصوص رویت پروردگار که در ادعیه و آثار است (خطی)

۱۰ - جوامع الکم دو مجلد بزرگ :

جلد اول مشتمل برچهل رساله جلد دوم مشتمل بر پنجاه و دو رساله و دوازده قصیده در رثاء حضرت امام حسین علیه السلام چاپ تبریز این کتاب مشتمل است بر غالب مباحث و علوم اسلامی از ادب لغت ، فقه ، اصول فقه فلسفه ، کلام ، ریاضیات ، علوم غریبه که با بیان و اصلاح مخصوص بخودش آنها را تشریح و تالیف نموده است

۱۱ - شرح الزیادة الجامعة :

۱۶۸

این کتاب از مشهورترین تالیفات شیخ بشمار میرود که مدتها در مجالس بحث و مناظره قیل و قالی راه انداخت و چنانکه اشاره کردیم باعث قتل عام کربلا انتشار این کتاب بود که نزد والی بغداد سعایت کردند و کتاب شرح الزیارة را به قول صاحب روضات استناد نمودند دانشمند محترم آقای ابن یوسف شیرازی در کتاب فهرست کتب خطی کتابخانه مدرسه سپهسالار در باره این کتاب چنین نوشته اند :

این کتاب شرح زیارت جامعه در میان شیعه امامیه شهرتسی کامل دارد و مشتمل بر مطالب مهمه می باشد شرح ذیل ترجمه مطالبی است که راجع بمعرفی از این زیارت خود حضرت شیخ در مقدمه همین شرح مرقوم فرموده اند :

زیارت جامعه بین شیعه بحدی مشهور است که محتاج باثبات و

ذکر سند آن نیست و تمام شیعیان بدون معارض آنرا پذیرفته اند و با اینکه مشتمل بر مطالبی غریب و اسرار مشکله است که بسیاری از آنها را منکراند ولی چون این زیارت متضمن مطالب باغیه و امور بدیعه و اسرار منیعه و احوال شریفه رفیعه ای است که عقل سلیم بصحت ورود آنها گواهی میدهد. و این زیارت را حضرت صدوق درمن لایحضره الفقیه و شیخ طوسی در تهذیب از فقیه نقل کرده اند، حضرت استاد آقای میرزا محمد تنکابنی دام ظلّه العالی در مجلس بحث چنین فرمودند:

که حضرت شیخ اعلی الله مقامه پیشتر از مطالب این شرح را از شرح فقیه (روضه المتقین) حضرت علامه مجلسی اول برداشته اند (انتهی) شرح این زیارت (همین کتاب) چنانکه صاحب روضات گفته اند

در حدود سی هزار بیت کتاب دارد و مشتمل بر سه جزء است (۱)

جد بزرگوار نویسنده این سطور استاد علامه آقای میرزا محمد علی مدرسی رشتی چهاردهی (متوفی در ۱۳۳۴ در نجف اشرف) شرح الزیاره شیخ احمد احسانی را بفارسی ترجمه و تلخیص نموده اند (۲)

مراضی مدرسی چهاردهی

پایان

۱ - جلد اول ص ۲۶۲ ۲۶۳ طبع تهران

۲ - برای شرح احوال رآقا میرزا محمد علی مدرسی رشتی چهاردهی

مراجعه شود به جلد دوم الحسن الودیعه چاپ بغداد و المشیخه تالیف آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی چاپ نجف و مجلدات الدریمه الی تصانیف الشیعه